باسمه تعالی

درس شماره:55

۲۵/۱۱/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - روایات

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**ادامه بررسی کلام شهید صدر**

ما جلسه قبل یک سری روایاتی را که در اخبار علاجیه بر این بحث می‌شود به این استدلال کرد را ذکر کرده بودیم من کلام آقای هاشمی را نگاه کرده بودم این روایتها در کلام آقای حائری همه‌اش هست یا متن یا در حاشیه‌ای که آقای حائری اضافه کردند اینها هست اینکه به نظرم آمد ادامه بحث را هم ما به ترتیب آقای صدر ادامه بدهیم شاید بهتر باشد یک سری نکات ریزی در مورد بعضی از آن روایات باقی مانده در ضمن بررسی کلام آقای صدر آنها را هم عرض می‌کنم.

اولین روایتی که آقای صدر دلالتش را تام می‌داند خیلی هم رویش تکیه دارد و از جهت سندی هم می‌گویند اطمینانی هست با وجودی که یک روایت هست خصوصیاتی دارند که این روایت ما را اگر قطعی از جهت عدم تعمد کذب قطعی است و از جهت عدم اشتباه هم اطمینانی است روایت احمد بن اسحاق هست

پرسش: ... پاسخ: آن روایت روایتی هست در کافی وارد شده ج1، ص329، «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی جَمِیعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَ الشَّیْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ» شیخ ابو عمر یعنی محمد بن عثمان «عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَغَمَزَنِی أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ» چشمکی به ما زد «أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ فَقُلْتُ لَهُ یَا أَبَا عَمْرٍو» عبد الله بن جعفر حمیری این را می‌گوید «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ شَیْ‏ءٍ وَ مَا أَنَا بِشَاکٍّ فِیمَا أُرِیدُ أَنْ‏ أَسْأَلَکَ عَنْهُ فَإِنَّ اعْتِقَادِی وَ دِینِی أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا کَانَ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ بِأَرْبَعِینَ یَوْماً فَإِذَا کَانَ ذَلِکَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً فَأُولَئِکَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمُ الَّذِینَ تَقُومُ عَلَیْهِمُ

الْقِیَامَةُ وَ لَکِنِّی أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدَادَ یَقِیناً وَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُرِیَهُ کَیْفَ یُحْیِی الْمَوْتَی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی‏ وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی» خب تا اینجا مقدمات بحث است آن قسمتی که مورد بحث هست این هست که عبدالله بن جعفر حمیری به ابوعمرو عمری نائب اول امام زمان عج این مطلب را می‌گوید «وَ قَدْ أَخْبَرَنِی أَبُو عَلِیٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ» که همین جا حاضر هست «عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام» یعنی امام هادی علیه السلام «قَالَ سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ مَنْ أُعَامِلُ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ فَقَالَ لَهُ- الْعَمْرِیُّ ثِقَتِی فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی وَ مَا قَالَ لَکَ عَنِّی فَعَنِّی یَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ وَ أَخْبَرَنِی أَبُو عَلِیٍّ» همان ابوعلی احمد بن اسحاق «أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ علیه السلام» امام حسن عسکری علیه السلام «عَنْ مِثْلِ ذَلِکَ فَقَالَ لَهُ- الْعَمْرِیُّ» عمروی مراد عثمان بن سعید است ابن‌اش هم محمد بن عثمان است «الْعَمْرِیُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّیَا إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّیَانِ وَ مَا قَالا لَکَ فَعَنِّی یَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَیْنِ قَدْ مَضَیَا فِیکَ قَالَ فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِداً وَ بَکَی ثُمَّ قَالَ سَلْ حَاجَتَکَ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ رَأَیْتَ الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِ أَبِی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَقَالَ إِی وَ اللَّهِ وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ فَقُلْتُ لَهُ فَبَقِیَتْ وَاحِدَةٌ فَقَالَ لِی هَاتِ قُلْتُ فَالاسْمُ» اسم حضرت حجت صلوات الله علیه چی هست؟ «قَالَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِکَ» سؤال از اسم حرام هست «وَ لَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِی فَلَیْسَ لِی أَنْ أُحَلِّلَ وَ لَا أُحَرِّمَ وَ لَکِنْ عَنْهُ علیه السلام فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ علیه السلام مَضَی وَ لَمْ یُخَلِّفْ وَلَداً وَ قَسَّمَ مِیرَاثَهُ وَ أَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِیهِ» جعفر برادر امام میراث را گرفته «وَ هُوَ ذَا عِیَالُهُ ُ یَجُولُونَ» خانواده امام حسن عسکری در بلاد سرگردان هستند «لَیْسَ أَحَدٌ یَجْسُرُ أَنْ یَتَعَرَّفَ إِلَیْهِمْ أَوْ یُنِیلَهُمْ شَیْئاً» حالا اینها توضیحاتی دارد من وارد آن توضیحات نمی‌شوم «وَ إِذَا وَقَعَ الِاسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِکُوا عَنْ ذَلِکَ»

«قَالَ الْکُلَیْنِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ حَدَّثَنِی شَیْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ذَهَبَ عَنِّی اسْمُهُ أَنَّ أَبَا عَمْرٍو سَأَلَ عِنْد أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَأَجَابَ بِمِثْلِ هَذَا» ...

خب در این روایت یک بحث دلالتی دارد یک بحث سندی، اول از بحث سندی را مقدم بداریم بر بحث دلالتی در بحث سندی آقای صدر می‌فرماید که در سند یکی کلینی هست که نسبت کتاب به مؤلفش مسلم هست خود شخص کلینی هم از جهت وثاقتش شکی و تردیدی نیست از اینکه کتابش اوثق الکتب هست حالا یک ریزه‌کاری‌هایی در فرمایشات ایشان هست اینها را آقای حائری اشاره کرده من دیگر به آن ریزه‌کاری‌ها نمی‌پردازم در اینها دوتا راوی هست یکی محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری است یکی محمد بن یحیی العطار، محمد بن یحیی العطار شیخ الطائفه هست و در آن زمانی که در قم بزرگان طائفه وجود داشتند شیخ طائفه بودن نشانگر خیلی مقام رفیع باید داشته باشد که انسان مطمئن هست که تعمد کذب ندارد به خصوص وقتی محمد بن عبدالله هم ضمیمه‌اش بشود که محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری هست که آن هم از بزرگان طائفه هست و محمد بن جعفر حمیری در رجال نجاشی ببینید تعبیرش چی هست؟ یادم نیست توثیق به نظرم داشت اما به صورت یکی از بزرگان طائفه و اینها الان یادم نیست تعبیرش چیست

نفر بعدی هم که عبد الله بن جعفر حمیری هم که آن هم که از بزرگان طائفه هست و جزء اجلّاء امامیه هست بعدش احمد بن اسحاق، خب احمد بن اسحاق هم که جلالت قدرش و بزرگواریش روشن هست که آن روایت هست حالا آقای صدر این را ندارند که احمد بن اسحاق می‌گوید که من می‌خواهم از قم بروم امام علیه السلام می‌گوید نرو به برکت وجود تو قم حفظ می‌شود و آن از اجلاء این طوری هست

پرسش: محمد بن عبدالله کان ثقةً وجهاً ... پاسخ: خب تعبیر وجهاً هم دارد خب آن هم به هر حال از وجوه طائفه هست بزگوار است

بعد ایشان می‌خواهند بگویند که این روایت با توجه به مجموع نکاتی که اینجا وجود دارد که توضیحش بیشتر در کلمات خود ایشان وجود دارد این روایت از جهت اینکه این روات تعمد کذب ندارند انسان قطع دارد که تعمد کذب ندارند از

جهت احتمال اشتباه هم اطمینان دارد که اینها احتمال اشتباه در موردشان نیست کلیت درست است همین طور است ولی یک نکته ریزه‌کاری ایشان در این بحث مطرح کرده این را می‌خواستم یک توضیحی در موردش بدهم چون مهم است یک بحث مبنایی هست آن این است که ایشان می‌فرماید که به خصوص در مورد محمد بن عبدالله بن جعفر این شخصی هست که توقیع امام حسن عسکری برای او وارد شده و از کتاب غیبت شیخ طوسی استفاده می‌شود که ورود توقیع یک ملاک مهم برای شناخت ثقات بوده «و قد کان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل المنصوبین للسفارة من الأصل» و بعد شروع می‌کنند «منهم عبد الحسین محمد بن الجعفر الاسدی و روایت را می‌آورد عبارتها را ذکر کرده آقای صدر از این عبارت استفاده کردند که اول ورود توقعیات نشانه وثاقت است ایشان ترد علیهم التوقیعات را دلیل بر وثاقت این افراد گرفته کأنّ این وصف، وصف توضیحی هست که چون توقیعات برایشان وارد شده بنابراین اینها ثقات هستند این طوری هست

پرسش: ... پاسخ: می‌گوید این عبارت می‌خواهد بگوید ورود توقیعات نشانگر وثاقت افراد است ولو شیخ طوسی نیاورده باشد. ولی خب معلوم نیست از کجای این عبارت اصلاً این استظهار شده می‌گوید یک اقوام ثقاتی هستند که اولاً ثقه هستند و توقیعات بر آنها وارد می‌شود اینکه توقیعات وارد می‌شود این تعلیل ثقه بودن هست راه شناخت ثقه بودن هست از کجا این عبارت در می‌آید من نفهمیدم ی هست که چون توقیعات برایشان وارد شده بنابراین اینها ثقات هستند این طوری هست

پرسش: ... پاسخ: می‌گوید این عبارت می‌خواهد بگوید ورود توقیعات نشانگر وثاقت افراد است ولو شیخ طوسی نیاورده باشد. ولی خب معلوم نیست از کجای این عبارت اصلاً این استظهار شده می‌گوید یک اقوام ثقاتی هستند که اولاً ثقه هستند و توقیعات بر آنها وارد می‌شود اینکه توقیعات وارد می‌شود این تعلیل ثقه بودن هست راه شناخت ثقه بودن هست از کجا این عبارت در می‌آید من نفهمیدم

اصلاً اصل تقریب استدلال چی هست؟ آقای حائری اینجا عبارت را این طور معنی کرده آقای حائری در بعضی از کتابهای دیگرش من دیدم اصلاً به این عبارات تمسک می‌کند در ذهنم هست کتاب قضاءاش هست در کتاب کجا هست اگر اشتباه نکنم در مورد اسحاق بن یعقوب برای اثبات وثاقتش به این عبارت تمسک می‌کند و امثال اینها که از این عبارت استفاده می‌شود ورود توقیعات نشانگر وثاقت راوی است ولی در اینجا در حاشیه یک مطلبی دیگر – عرض کردم اصل این مطلب که از این عبارت چطوری در می‌آید؟ این عبارت ربطی به آن مطلبی که آقایان چیز می‌کنند ندارد به فرض هم ربط داشته باشد عرض می‌کنم آن استدلال ناتمام است بعد توضیح می‌دهم اصلاً این عبارت یک تقریب درست و حسابی برایش یک تقریب بدوی هم من چندان برایش ندیدم چون این هیچ ظهوری در اینکه ترد علیهم التوقیعات تعلیل ثقه بودن هست و منشأ یا اثباتاً برای اینکه ما بفهمیم که ثقه هستند این می‌خواهد بگوید که چون ترد علیهم التوقیعات پس می‌فهمیم ثقه هستند این از کجای این عبارت در می‌آید من اصلاً تقریبش هم نفهمیدیم تا بخواهم در موردش صحبت کنم. وصف ظهور در توضیحی بودن که ندارد اگر وصف ظهور در احترازی بودن نداشته باشد ظهور در توضیحی بودن ندارد اقوام الثقات، ممکن است بگوییم اقوام الثقات دو دسته‌اند یک عده‌شان آنهایی که ترد علیهم التوقیعات یک عده آنهایی که لا ترد علیهم التوقیعات اگر این دلالت بر خلاف دلیل نباشد دلیل بر وفاق نیست آقای گاهی اوقات می‌گویند الاصل فی القیود أن تکون احترازیاً اگر آن قاعده احترازیت قیودی که در کلمات آقایان گاهی اوقات مطرح هست مطرح کنیم که ما می‌گفتیم خیلی قانون چیزی نیست اگر آن قانون را تازه بپذیریم این بر خلاف مطلب دلیل است یعنی اینکه ثاقت دو گروه هستند یک عده ترد علیهم التوقعیات، یک عده لا ترد علیهم التوقعیات اینکه این بخواهیم بگوییم یک وصف توضیحی هست و برای بیان راه شناختن وثاقت این افراد بیان شده این از کجای این عبارت در می‌آید من متوجه نشدم حالا اشکالات دیگری دارد که بعد عرض می‌کنم آقای حائری اینجا در حاشیه نکته دیگری را متعرض می‌شوند می‌گویند که این ترد علیهم التوقیعات مراد این نیست که

توقیعات به دست اینها برسد مراد این هست که توقیعاتی در مدح اینها وارد شده است این طوری است و بعد می‌گویند که مواردی که در ذیل آمده همه کسانی هست که توقیعات در مدح اینها وارد شده است و اینها را دارد خب یک نکته مشترکی حالا من عبارتهای بعدی را می‌خوانم یک نکته یک اشکال مشترکی هم تفسیر آقای حائری دارد هم تفسیر آقای صدر آن این است که اینها بین ترد و ورد خلط کردند یکی اگر می‌گفتیم ورد علیم التوقیعات ت به صیغه ماضی یعنی توقیعاتی به اینها وارد شده است آن هم توقیعٌ نه التوقیعات ورد علیم توقیعٌ یک توقیعی از قِبل منسوبین للسفارة من الأصل» بر اینها وارد شده است حالا منهای آن اشکال اولی که به کلام آقای صدر کردیم اصلاً این ربطی به این ندارد فرض کردیم که این ترد علیهم التوقیعات در مقام بیان وصف توضیحی هست می‌خواهد ملاک وثاقت و ملاک احراز وثاقت را بیان کند حالا آن اشکال اساسی را از آن غمض عین کردیم آنکه این مطلب هست می‌گوید نه ورد علیهم توقیعٌ یک توقیع بر اینها وارد شده باشد حالا آقای حائری هم یک توقیع درباره اینها، درباره وثاقت اینها وارد شده باشد ترِد وارد می‌شود یعنی حالت استمرار دارد ترِد علیهم التوقیعات من قبل المنسوبین للسفارة من الأصل ببینید اصل این عبارت را من توضیح بدهم این عبارت در مورد نظام وکالت است ایشان می‌گویند که ما یک سری وکیل‌های اصلی داشتیم آنها را توضیح دادم بعد کسانی که ادعای بابیت کردند آنها را هم توضیح می‌دهم بعد می‌خواهند بگویند که ما این کسانی که وکیل مباشر امام علیه السلام بود وکیل مستقیم بودند اینها هم خودشان یک سری زیر دست داشتند یک نظام وکالت بوده که به وسیله این وکلای امام علیه السلام المنسوبین للسفارة من الأصل آنهایی که منسوب اصلی سفارت هستند یا از امام علیه السلام منسوبین مستقیم من الاصل یعنی امام علیه السلام نمی‌خواهم بگویم منسوبین اصلی‌اند یعنی از جانب امام علیه السلام بعضی‌ها منسوب مستقیم هستند بعضی‌ها منسوب با واسطه هستند. نظام وکالت چهارتا چیز اصلی داشتند این چهارتا یک عده زیر دست داشتند آن زیر دستها زیر دست داشتند یک شبکه وکالت وجود داشته

پرسش: ... آن منسوبین غیر چهارتا هستند؟ پاسخ: همان چهارتا هستند همان چهارتا هستند که همان سفرای محمودین هستند می‌گوید که اینها توقیعات از طریق منسوب للسفارة به یک عده‌ای وارد می‌شده اینها کسانی بودند که توقیعات مستقیم از امام علیه السلام دریافت نمی‌کردند توقیعات به توسط این منسوبین للسفارة اینها دریافت می‌کردند روایتهایی هم که در ذیلش هست همه در مورد همین است همه در مورد این هست که اینها نائبهای ما هستند شما از طریق اینها کارهایتان را با ما انجام بدهید حالا یکی یکی عبارتها را بخوانیم می‌گوید «منهم ابوالحسین محمد بن» اولاً تمام اینها جزء وکلاء هستند از خارج می‌دانیم یک عبارتی در کمال الدین وجود دارد کمال الدین همین محمد بن جعفر اسدی یک توضیحی دارد می‌گوید که کسانی که امام علیه السلام را زیارت کردند یک عده‌شان از وکلاء هستند یک عده‌شان از غیر وکلاء هستند «من الوکلاء و من غیر الوکلاء» لیست دارد و آن لیست هم مراجعه کنید جالب هست که لیست‌های کسانی که امام علیه السلام را زیارت کردند خب خود همین ابوالحسین محمد بن جعفر الاسدی آنجا تصریح شده که جزء وکلاء هست در همان عبارت کمال الدین تصریح شده به نظرم رجال نجاشی اینها هم هست که جزء وکیل ناحیه بوده صالح بن ابی صالح می‌گوید «سألنی بعض الناس فی سنة تسعین و مائتین قبض شی‏ء فامتنعت من ذلک و کتبت أستطلع الرأی فأتانی الجواب بالری محمّد بن جعفر العربی فلیدفع إلیه فانه من ثقاتنا» این ثقاتنا همان مفهومی که در جلسات قبل هم گفتیم ثقات کسانی بودند که واسطه بین مردم و امام علیه السلام بودند می‌گوید مالهایتان را به او بدهید آن از ثقات ماست یعنی از وکلای ماست که ما آن را به منسب وکالت نسب کردیم. این یک. عبارت دیگر «إن اردت ان تعامل أحدا فعلیک بأبی الحسین الأسدی بالری» روایت بعدی روایت دیگر که می‌گوید «الاسدی نعم العدیل» می‌گوید با اسدی معامله کن باز روایت دارد «فورد الجواب» یک روایت بعدی هم این هست که می‌گوید اسدی یک مالی را چیز کردند و به اسدی دادم از ناحیه امام علیه السلام پاسخ آمد که دریافت شد به اسدی دادم ولی وصولش از ناحیه امام به من رسید که نشانگر این است این وکیل امام علیه السلام

پرسش: ... پاسخ: نه وکیل مستقیم اینها نیستند وکیل با واسطه‌اند

پرسش: ... پاسخ: نه نصب‌شان از جهت امام علیه السلام هست بحث نصب نیست بحث این است که آیا ارتباطشان با امام مستقیم هست؟ یا ارتباطشان با واسطه است بحث این است والّا نصب‌شان روایتهای مستقیم برای نصب اینها هست.

آخرش دارد «و مات الأسدی علی ظاهر العدالة لم یتغیر و لم یطعن علیه» این ظاهر العدالة ... بعضی از وکلای امام علیه السلام منحرف شدند قبلاً ایشان توضیح داده فلان وکیل‌های مهم امام علیه السلام بودند بعضی‌هاشان که منحرف شدند انحرافهای وکلا را هم قبلاً ایشان توضیح داده این یک گروه می‌گوید «و منهم أحمد بن إسحاق و جماعة خرج التوقیع فی مدحهم‏» ببینید تعبیر را «خرج التوقیع» با صیغه ماضی اینجا تعبیر می‌کند نه یرد التوقیع، بلکه خرج التوقیع فی مدحهم بعد روایت را می‌آورد «کُنْتُ وَ أَحْمَدَ بْنَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ بِالْعَسْکَرِ فَوَرَدَ عَلَیْنَا رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ الرَّجُلِ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْأَشْعَرِیُّ وَ إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمَدَانِیُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ حَمْزَةَ بْنِ الْیَسَعِ ثِقَاتٌ» می‌گوید اینها

پرسش: ... پاسخ: «خرج التوقیع فی مدحهم» توقیع در مدح اینها وارد شده اینها کسانی هستند که ابراهیم بن محمد همدانی وکیل هست در چیز تصریح شده خود احمد بن اسحاق وکیل بوده در شرح حالش هست احمد بن حمزة بن یسع را در ذهنم نیست که آیا تصریح این مطلب هم هست یا نه؟ این ثقاتی که اینجا هست اصلاً ثقات در مقام اشاره به همین هست اینها ثقات ما هستند و «فرضنا علینا رسول من قبل الرجل» ... به اینها مراجعه کنید از اینها چیز کنید و دنبال امام علیه السلام بودن اینها نماینده‌های ما هستند از طریق اینها با ما ارتباط برقرار کنید خب این عبارت اصلاً ناظر به چیزی که ایشان دنبالش هست نیست حالا فرض می‌کنیم که عبارت به آن تفسیرهایی که آقای صدر کردند مطرح هست اولاً چند نکته اینجا وجود دارد یکی اینکه ورد نیست ترد علیهم التوقیعات هست اینکه توقیعات باید بر اینها وارد بشود این یک نکته، نکته دوم اینکه، اینکه فرض کنید

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری می‌گوید که من نامه‌ای نوشتم به امام زمان علیه السلام

پرسش: ... پاسخ: نه هم ترد مضارع هست هم التوقیعات هست یعنی کسانی هستند که توقیعات به نحو مستمر به اینها وارد می‌شود نه اینکه یک توقیع بر اینها وارد بشود یعنی

پرسش: ... پاسخ: حالا با فرض اینکه اصلاً این عبارت در مقام بیان آن جهت هست آن اشکال اول را غمض عین کنیم اشکال دوم اینکه آنکه ملاک وثاقت هست ورود التوقیعات علی وجه الاستمرار هست اما اینکه یک توقیع به کسی وارد بشود این دلیل نیست این یک نکته، نکته سوم اینکه از کجا معلوم که اینها برایشان توقیع وارد شده؟ محمد بن عبدالله بن جعفر خودش مدعی هست که توقیع وارد شده می‌گوید من نامه نوشتم امام علیه السلام به نامه من پاسخ داد و این خودش ادعا دارد دیگران که نمی‌گویند توقیع برای این وارد شده بله اگر یک جایی یک ثقه‌ای اخبار داده بود که به محمد بن عبدالله بن جعفر توقیعات وارد شده بود خب بگویید آن قول ثقه شاهد بر این است این نه خودش مدعی هست که توقیع بر این وارد شده اگر ثقه باشد اثبات ورود توقیعات می‌شود ولی بحث‌مان در اصل وثاقتش است وقتی وثاقت شخص محل تأمل است قولش بر اینکه توقیع بر من وارد شده هم محل تأمل است این هم نکته سوم. نکته چهارم این است که ظاهر ترد علیهم التوقیعات این هست که توقیع از طرف امام علیه السلام به اینها می‌رسد نه اینکه اینها سؤال می‌کنند امام جواب می‌دهد مراد از توقیع توقیعات ابتدایی است نه توقیعاتی که در پاسخ سؤالات هر کسی خب همه اشخاص می‌توانستند استفتاء کنند این طور نیست که استفتاء کردن یک چیز خاصی داشته باشد امام علیه السلام گفته باشد اگر شما استفتاء کنید جواب نمی‌دهیم! خب هر کسی استفتاء کند جواب می‌دهند دیگر استفتاء کننده همه جور آدم ممکن است باشد یک موقعی هست امام علیه السلام مستقیماً با آنها مکاتبه می‌کند یک موقع من با امام مکاتبه می‌کنم امام در پاسخ من جواب می‌دهد اگر هم چیزی باشد توقیع مستقیم از امام به

اینها هست که دلیل بر شأن اینها هست والّا اینها استفتاء کردند امام پاسخ داده مستفتی همه جور اشخاص می‌شود در همه ازمان و ادوار مستفتی یک ویژگی خاصی در مستفتی وجود ندارد که باید بگوییم که حالا چون مستفتی بودند امام علیه السلام پاسخ استفتائشان را داده پیداست خیلی مقام داشتند پاسخ استفتاء دادن که نشانگر مقام داشتن شخصی نیست و این محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری آن استفتاء کرده و پاسخ داده حالا مگر آن اشکال سوم را شما این طور جواب بدهید که نجاشی می‌گوید «کاتب صاحب الامر» و کأنّ نجاشی اینها اعتماد کردند مکاتبه‌اش را با صاحب الامر پاسخ مطلب این است که «کاتب صاحب الامر» چون ثقه می‌دانستند مگر اینکه بگوییم چون ثقه هست گفته که ما از ثقه بودنش اثبات این مکاتبه با صاحب الامر علیه السلام می‌کنیم پس بنابراین مطلب تمام می‌شود پاسخ مطلب این هست که ما بحثمان در این هست که خبر ثقه حجت هست یا حجت نیست فوقش این است که نجاشی خبر ثقه را حجت می‌دانسته است به خاطر حجت دانستن از قول محمد بن عبدالله بن جعفری برایش ثابت شده است که کاتب صاحب الامر بیشتر از این که نیست پس بنابراین در این مقام به عبارت نجاشی هم نمی‌شود تمسک کرد چون عبارت نجاشی چیزی بیشتر از اینکه نجاشی به قول این اعتماد کرده و مکاتبه این شخص با صاحب الامر علیه السلام را پذیرفته چیزی از آن در نمی‌آید بنابراین این عبارت اصلاً ربطی به این بحثها ندارد و حالا یک نکته‌ای را اینجا اشاره بکنم حالا بعداً رویش بیشتر تکیه می‌کنیم آن این است که کلمه ثقه هم بعضی‌ها مدعی هستند که در آن دوره‌ها می‌گفتند فلانی ثقه هست یعنی وکیل است حتی غیر از ثقاتنا کلمه ثقه خالی هم مراد از آن وکالت بوده این عبارتی که احمد بن اسحاق اشعری و آن، آن هم شاید مؤید همین مطلب باشد حالا این را من بعداً در موردش توضیح می‌دهم آیا مطلب همین طور هست که ثقه به معنای

پرسش: ... پاسخ: نه حالا اینکه در کلام امام علیه السلام است

پرسش: ... پاسخ: حالا بعداً در مورد این صحبت می‌کنیم که آیا ثقه یک موقعی هست کلام غیر امامی که با امام علیه السلام صحبت می‌کند نه حالا ممکن است دو جور ما چیز بکنیم بگوییم اگر امام علیه السلام بگوید فلانی ثقه است یعنی وکیل هست یا کسی که از امام علیه السلام سؤال می‌کند که آیا ثقه است یعنی آیا وکیل هست یک موقع ثقه منهای امام، یعنی سؤال از امام آن را بعید می‌دانم کسی بگوید آن کسی که مدعی هست می‌گوید یا در روایت است که از امام علیه السلام وارد بشود یا در سؤال است که شخصی از امام علیه السلام، اگر می‌گوید فلانی ثقه است یعنی وکیل شما هست یا وکیل شما نیست؟ این را حالا بعداً در موردش صحبت می‌کنیم.

پرسش: ... پاسخ: حالا آن یک بحث دیگر است آن کسانی که ارتباط با امام علیه السلام نه فرض کنیم یک عالم رجالی می‌گوید فلانی ثقه است در همان زمان، حسن بن علی بن فضال مثلاً کتاب رجال داشته می‌گوید فلانی ثقه است آیا این ثقه یعنی وکیلٌ اینها بعید می‌دانم اینها مدعی بشوند اگر مدعی باشند باید جایی که یک نوع سؤال و جوابی حالا یا امام یا من بحکم الامام، حالا ممکن است شما آن عمروی و انصاری و اینها را هم به حکم امام بدانید. این بحثش بماند برای جلسه بعد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»